

نفت و دموکراسی: مورد کشورهای صادرکننده نفت

سیداحمد موثقی □□

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

دلارام غنیمی فرد

دانشجوی دکتری گروه جامعه‌شناسی دانشگاه سی‌تی لندن

(تاریخ دریافت: ۸۸/۶/۱۵ - تاریخ تصویب: ۸۸/۱۱/۲۸)

چکیده:

رابطه توسعه اقتصادی و دموکراسی و ارتباط نفت و دموکراسی تاکنون از جهات گوناگون مورد کنکاش قرار گرفته است. این مقاله در پی آن است با توجه به نظریات مختلف مطرح شده، ممکن بودن توسعه اقتصادی و همین‌طور دموکراسی را در کشورهایی صادرکننده نفت بررسی کند. فرض بر این است که ایجاد نهادهای مدنی در جهت دموکراسی در کشورهایی که دچار اقتصاد رانتیر هستند؛ به شفافیت و پاسخگویی دولت کمک خواهد کرد و توسعه اقتصادی و توسعه انسانی را نیز در این کشورها ممکن خواهد کرد.

واژگان کلیدی:

نفت، دموکراسی، توسعه، اقتصاد رانتیر، کشورهای در حال توسعه، توسعه اقتصادی

فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

* مسئول مقاله

برای اطلاع از دیگر مقالات منتشر شده از این نویسنده در این مجله، به صفحه پایانی همین مقاله نگاه کنید.

مقدمه

موضوع دموکراسی و توسعه اقتصادی مورد مطالعه بسیاری از محققان قرار گرفته است. در مطالعات انجام شده همواره رابطه‌ای مستقیم بین توسعه اقتصادی با شاخص سرانه تولید ناخالص ملی و درجه دموکراتیک بودن حکومت‌ها به دست آمده است. اما مطالعات فراوان که برای تشخیص و تشریح چرایی این رابطه انجام شده، نتایج یکسان را نشان نمی‌دهد و به نتیجه مشخصی نمی‌رسد. هنوز معلوم نیست که واقعاً توسعه اقتصادی عامل ایجاد دموکراسی است یا دموکراتیک شدن حکومت به توسعه اقتصادی کمک می‌کند؛ یا این همبستگی صرفاً رابطه‌ای تصادفی است و بیانگر هیچ رابطه علی بین دو متغیر نیست. علاوه بر این استثنایی که بر قاعده رابطه مستقیم دموکراسی و رشد اقتصادی مترتب است؛ به کشورهای نفتی مربوط می‌شود که در منابع مختلف به طور مجزا و مشخص مورد بحث قرار گرفته‌اند. این خود نشان می‌دهد که برای کشوری مانند ایران، باید معیارها و ملاک‌هایی خاص را در نظر گرفت که به طور عمومی در مورد کشورهای دیگر ممکن است مصداق پیدا نکند و نسخه‌ای که برای توسعه یا ایجاد و تثبیت دموکراسی در کشورهای دیگر به کار می‌رود؛ دردی از این کشور یا کشورهای مانند آن دوا نکند.

در این مقاله ابتدا به مهم‌ترین بحث‌هایی اشاره خواهد شد که در صدد توضیح رابطه میان توسعه و دموکراسی از منظرهای گوناگون برآمده‌اند. تلاش در این بخش این خواهد بود که نشان داده شود هر کدام از متغیرهای توسعه یا دموکراسی برای رشد در کشوری نیاز به متغیرهای دخیل دیگر دارند و به خودی خود هیچ یک علت دیگری نخواهد بود. نتیجه‌گیری ما در این زمینه بیش از هر چیز به مطالعات پرزورسکی و لیمونگی متکی خواهد بود.

در بخش بعدی به مطالعاتی پرداخته خواهد شد که در مورد رابطه نفت و دموکراسی انجام شده است و کشورهایی که با وجود نفت، مراحل توسعه را تجربه می‌کنند و درجه نزدیک شدن آنها را به دموکراسی مورد بررسی قرار خواهیم داد. تکیه در این بحث بیشتر به مطالعات مایکل راس بر می‌گردد. تلاش این است که نشان دهیم برغم تأثیری که نفت در جلوگیری از دموکراتیک شدن یک کشور دارد؛ اگر خود به عنوان ثروتی که قابلیت توسعه را افزایش می‌دهد نگریسته شود؛ در شرایطی هم می‌تواند دموکراتیک شود و هم توسعه را تجربه کند. در نهایت به این سوال به زعم خود پاسخ خواهیم داد که در شرایطی که کشوری مانند ایران از ثروتی طبیعی مانند نفت برخوردار است؛ آیا دموکراتیک شدن، آن را به توسعه هدایت خواهد کرد یا خیر؟ به تعبیری بهتر، عامل دموکراسی در اینجا به توسعه کمک می‌کند یا مانع آن می‌شود؟ فرض این است که روندهای دموکراتیک، شفافیت، محاسبه پذیری و پاسخگویی حکومت، نظارت و فشار افکار عمومی به واسطه احزاب و مطبوعات آزاد و همچنین جامعه

مدنی قوی، به جایگزینی هزینه‌ها در محلی که برای توسعه اقتصادی مناسب‌تر است خواهد انجامید و توسعه و دموکراسی در نهایت یکدیگر را تقویت خواهند کرد. هرچند حساسیت کالایی مانند «نفت» از لحاظ بین‌المللی موانع پیش روی دموکراتیک شدن کشور را تقویت می‌کند.

تلاش بر این است که نشان دهیم توسعه اقتصادی واقعی ناگزیر همراه با دموکراسی خواهد بود. گاهی با توجه به سوابق تاریخی، معضلات خاص، مقوله‌هایی نظیر سرمایه اجتماعی و غیره، دموکراسی بر توسعه پیشی می‌گیرد و گاهی برعکس، بعضی کشورها روند توسعه اقتصادی را پیش از تحقق دموکراسی طی می‌کنند. در این میان، کشورهای نفتی در بن بست گرفتار آمده‌اند که راه را بر توسعه اقتصادی و هم دموکراسی برای این کشورها بسته است. اینکه راه برون رفت از این بن بست چیست؛ خود جای تحقیق و پژوهش‌های گسترده دیگر دارد. در اینجا تنها به طرح و تبیین مساله پرداخته می‌شود.

لیکن پیش از پرداختن به این مساله، برای روشن شدن بیشتر سوالات فوق باید به تعریفی از دو عبارت دموکراسی و توسعه رسید. تعریف عمومی و ساده‌انگارانه از دموکراسی، رژیم‌هایی را به این نام می‌خواند که علاوه بر وجود انتخابات و حق رای عمومی، تعدد احزاب را نیز در آن شاهد باشیم. دموکراسی طی دهه‌های اخیر به عنوان یک مفهوم ارزشی در بین بیشتر کشورهای جهان مطرح شده است. به خصوص پس از فروپاشی شوروی کمتر کشوری را می‌توان یافت که خود را متعهد به برگزاری انتخابات در سطوح مختلف سیاسی و ایجاد نمادهای دموکراتیک نکرده باشد. خواست عمومی جهانی در جهت گسترش دموکراسی‌ها باعث شده است که دولت‌ها به گونه‌ای خود را دموکراتیک نشان بدهند و تا جای ممکن به مفهوم نمادین آن نزدیک شوند. بنابراین، ایجاد انتخابات و سپس ایجاد احزاب و مطبوعات متعدد هر چند لازمه دموکراسی است؛ دیگر به عنوان تعیین‌کنندگی میزان دموکراتیک بودن دولت نمی‌تواند پذیرفته شود؛ زیرا دولت‌ها این احزاب را ایجاد می‌کنند که گاهی ظاهراً با هم اختلافاتی نیز دارند و رقابت هم می‌کنند تا وجهه دموکراتیک خود را حفظ کنند.

سیمور لیپست برای تعریف دموکراسی از تعاریف شومپتر و وبر استفاده کرده است. وی می‌گوید دموکراسی‌ها با سه معیار سنجیده می‌شوند: ۱- مجموعه فرهنگ و نهادهای دموکراتیک؛ ۲- مجموعه‌ای از رهبران سیاسی که در قدرت باشند؛ ۳- یک یا چند گروه از رهبران سیاسی مخالف که امکان به دست‌گیری قدرت را داشته باشند (لیپست، ۱۹۵۹).

به نظر می‌رسد تعریف لیپست مفهومی حداقلی از آنچه مراد ما از دموکراسی است را در بر می‌گیرد. مراجعی که برای تعیین سطح دموکراتیک بودن دولت‌ها سالانه گزارش می‌دهند

نیز با همین تعریف به اضافه میزان مشارکت سیاسی و میزان آزادی های اجتماعی شاخص های دموکراسی را تعریف می کنند (سایت فریدم هاوس و EIU کم و بیش با چنین شاخص هایی دموکراسی ها را می سنجد. برای اطلاع بیشتر به گزارش های سالانه این دو سایت مراجعه کنید).

تعریف توسعه اقتصادی در متون مختلف تغییرات بیشتری می کند. لیست بیش از هر چیز GNP سرانه را به عنوان شاخص توسعه قبول دارد. او معتقد است که سرانه تولید ناخالص ملی، ملاک ثروتمندی یک کشور است و کشوری که ثروتمند باشد، سطح توسعه اجتماعی را به خودی خود بالا می برد. از این رو، شهرنشینی، تحصیلات، رفاه، در مردم بیشتر می شود. او این رشد اقتصادی را «توسعه» می نامد (لیست، ۱۹۵۹).

تعریف لیست برای توسعه امروزه ناکافی محسوب می شود. امروزه ملاک های توسعه علاوه بر درآمد سرانه، توسعه انسانی را نیز شامل می شود که خود از شاخص های برابری های اجتماعی و سلامت اجتماعی، کیفیت زندگی، طول عمر و غیره تشکیل شده است. امروزه آمارهای توسعه انسانی سازمان ملل، به عنوان شاخص معتبر توسعه انسانی شناخته می شود (ارسن و لین، ۱۳۷۸).

رابطه دموکراسی و توسعه

آیا دموکراسی و توسعه با یکدیگر همبستگی دارند؟ آیا دموکراسی به توسعه منجر خواهد شد یا برعکس دموکراسی خود نتیجه قهری توسعه اقتصادی است؟ چه رابطه علی بین دموکراسی و توسعه اقتصادی وجود دارد و چه توضیحی در این رابطه می توان داد؟ اینها سوالاتی است که مبنای تحقیقات بسیاری از پژوهشگران علوم سیاسی قرار گرفته است. تحقیقاتی که هر چند با سوالات یکسان انجام گرفته اند؛ لزوماً به نتایج همانند دست نیافته اند. به گونه ای که لیانگ چی چن می گوید دست کم پنج رویکرد متفاوت به این پرسش در میان محققین وجود دارد (چن، ۲۰۰۶).

گروه اول از جمله سیمور لیست و طرفداران نظریه نوسازی معتقدند که توسعه اقتصادی حتماً به دموکراسی منجر خواهد شد. این دسته در مطالعات خود به همبستگی مثبت توسعه اقتصادی و دموکراسی رسیده اند و مشاهدات شان حاکی از ایجاد دموکراسی ها در پی افزایش سرانه تولید ناخالص ملی است. در توضیح این روند، گفته می شود که بالا رفتن درآمد و رفاه عمومی به بالا رفتن سواد و آموزش عمومی منجر می شود و روند شهری شدن و سواد، رفاه و مدرن شدن جامعه به خواست دموکراسی و مشارکت مردمی در حکومت منجر می شود.

گروه دوم از جمله ساموئل هانتینگتون در ادامه و تکمیل نظریه نوسازی، اعتقاد دارند که فرآیندی فساد سیاسی در نتیجه توسعه اقتصادی، باعث بی ثباتی می شود و جامعه از طریق نهادسازی به سمت دموکراسی حرکت خواهد کرد. در مقابل، دسته سوم معتقدند که در کشوری مانند چین، توسعه اقتصادی به دموکراسی رهنمون نمی شود. زیرا رژیم های اقتدارگرای دنیا به مردم خود به این ترتیب ثابت می کنند که بدون آزادسازی های سیاسی هم می توان از مزایای توسعه اقتصادی بهره مند شد. بنابراین، این دسته از محققان نظریه ای را که می گوید توسعه اقتصادی بدون تردید به دموکراسی منتهی می شود؛ نفی می کنند.

گروه چهارم، پژوهشگرانی هستند که معتقدند دموکراسی بر توسعه اقتصادی مقدم است. از جمله این محققان، جوزف زیگل، مایکال وینشتاین، و مورتن هالپارین هستند. اینان معتقدند شاخص های اقتصادی و سلامت اجتماعی در دموکراسی ها بسیار بالاتر از غیر دموکراسی هاست و نتیجه می گیرند که عملکرد و بازدهی اقتصادی دموکراسی ها در توسعه اقتصادی بالاتر است. بنابراین، دموکراسی باید پیش از توسعه اقتصادی مورد توجه قرار گیرد.

و بالاخره گروه پنجم محققان از جمله پرزورسکی و لیمونگی اعتقاد دارند که با وجود همبستگی که اغلب میان دموکراسی و توسعه اقتصادی دیده می شود؛ رابطه معنادار و علی میان این دو وجود ندارد و نمی توان گفت که نوع رژیم سیاسی به توسعه اقتصادی کمک می کند یا نتیجه توسعه اقتصادی است (همان).

گروه اول و دوم را می توان زیر مجموعه فکری واحد دانست که معتقد است توسعه اقتصادی پیش شرط دموکراسی است. استدلال اینان به دو نتیجه متفاوت می رسد: ۱- اگر خواهان رسیدن به دموکراسی هستید، ابتدا باید توسعه اقتصادی را تجربه کنید؛ ۲- اگر نمی خواهید دموکراتیک شوید؛ از حدی از توسعه اقتصادی فراتر نروید. زیرا دموکراسی نتیجه ناگزیر توسعه است.

با وجود این، محققان دسته سوم خیال ما را از این بابت راحت می کنند. در نظریه اینان توسعه لزوماً به دموکراتیک شدن منجر نخواهد شد و تجربه کشورهای شرقی آسیا نشان می دهد که هم از راههای غیر دموکراتیک می توان به توسعه رسید و هم می توان بدون نگرانی از نتایج سیاسی، به توسعه اقتصادی رسید. بنابراین، این گروه با دسته پنجم که همبستگی میان دموکراسی و توسعه را بی معنا می دانند نزدیک هستند.

مطالعات موردی و مقایسه ای زیادی در مورد توسعه کشورهای آسیای شرقی و جنوب شرقی آسیا انجام گرفته است که نقش فرهنگ کنفوسیوسی مردم منطقه و همچنین شرایط تاریخی خاص را در توسعه آنان نشان می دهد. شرایطی که روی هم رفته باعث غیر دموکراتیک بودن توسعه اقتصادی در منطقه و غیر دموکراتیک ماندن آنها کمک کرده است.

شرایطی از قبیل مبارزه با نفوذ کمونیسم در منطقه و جنگ سرد نیز در این زمینه موثر بوده اند. اما به هر جهت مطالعات نشان می دهد که «تحول به سوی نظام چند حزبی و دموکراتیک در این منطقه، پیشرفتی تدریجی و پایدار داشته است (موتقی، ۱۳۸۷: ۹۶)». به این ترتیب، می توان گفت که تجربه آسیای شرقی، ادعای حامیان نظریه نوسازی را تا حدودی تایید می کند.

گروه چهارم مانند گروه اول و دوم توسعه و دموکراسی را دارای رابطه علی معنادار می دانند؛ اما برخلاف آنان معتقدند این دموکراسی است که پیش نیاز توسعه است. استدلال های این گروه طیفی از دلایل متعدد را شامل می شود. گاهی اعتقاد بر این است که وجود دموکراسی، سرمایه و سرمایه گذاری بخش خصوصی را تضمین می کند و وجود نهادهای دموکراتیک و سیستم قضایی مستقل می تواند ارزش افزوده برای تولیدات ایجاد کند و آن را در همان کشور حفظ کند و دوباره به کار گیرد. در غیر این صورت؛ خطرپذیری بخش خصوصی کم می شود و تمایل به خروج ارزش افزوده بالا می رود (اولسون، ۱۹۹۳). گاهی نیز نیاز به آرای مردمی که از طریق مطبوعات آزاد و احزاب مخالف، وجهه انسانی تر دولت را محک می زند؛ باعث می شود دموکراسی ها به کیفیت زندگی که معیار نسبتا جدید از زمان لیپست- برای سنجش توسعه محسوب می شود؛ بیش از اقتدارگرایان توجه کنند. اقتدارگرایان از فقدان شفافیت دولت و عدم حضور مطبوعات و احزاب مخالف برای انتخاب هر وسیله ای برای رسیدن به هدف استفاده می کنند؛ گیریم این هدف توسعه اقتصادی کشور باشد. همان گونه که جوزف استیگلیتز در کتاب خود بیان داشته است، ندادن حق انتخاب به مردم، عدم شفافیت، و ناآگاه نگه داشتن آنها گاهی دولت ها را برای توسعه سریع در جهتی یاری رسانده است که تحت فشار صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به آزادسازی و خصوصی سازی سریع دست بزنند و در این راه مردم خود را دچار فقر، گرسنگی، بیکاری کنند. او می نویسد: «کشورها باید گزینه های مختلف را بررسی و از راه های فرایندهای مردم سالاری، گزینه خود را مشخص کنند. این وظیفه سازمان های اقتصادی بین المللی است و باید در گذشته هم همین می بود که کشورها را مجهز کنند تا ضمن درک خطرات و پیامدهای هر گزینه، تصمیم های آگاهانه برای خود بگیرند. جوهر آزادی حق انتخاب و قبول مسئولیتی است که با آن ملازم است» (استیگلیتز، ۱۳۸۳: ۱۴۱).

آمارتیا سن نیز از منظری مشابه معتقد است که «شدت نیازهای اقتصادی بر فوریت آزادی های سیاسی می افزاید؛ به جای آنکه از شدت آن بکاهد» (سن، ۱۳۸۰: ۱۶۳). وی در ادامه به سه ملاحظه ای می پردازد که به زعم او تعیین کننده تقدم دموکراسی بر رفع نیازهای اقتصادی است: از جهتی دموکراسی مردم را در مشارکت سیاسی و اجتماعی توانمند می سازد و در نتیجه باعث می شود بتوانند نقشی بیشتر در زندگی اقتصادی خود داشته باشند. دوم اینکه

دموکراسی دارای نقشی ابزاری است در جهت شنیده شدن صدای مردم و جلب توجه سیاستمداران به نیازهای آنان است. و بالاخره اینکه دموکراسی با درک و شناخت از نیازهای اقتصادی نقشی سازنده در مفهوم سازی از نیازها به عهده دارد (همان، ۱۳۸۰).

نظریه پردازان دسته چهارم عمدتاً در پاسخ به دسته اول و دوم نظریات خود را مطرح می سازند و طرح رابطه «اول توسعه، بعد دموکراسی» پیش از استدلالات و نظریات دیگر اتفاق افتاده است. بنابراین، عده ای از این پژوهشگران دسته چهارم (معتقد به تقدم دموکراسی) پیش از هر چیز موضع انتقادی نسبت به نظریه پردازان نوسازی یا دسته اول دارند. کارل بوا در این میان نظری دیگر دارد. او معتقد است بالا رفتن درآمد یا ثروت یک کشور لزوماً به دموکراسی نمی انجامد. برای نمونه «دموکراسی های قرن نوزدهم در کشورهایی ظاهر شدند که با استانداردهای امروزی آنها را تقریباً فقیر می دانیم» (بوا، ۲۰۰۳: ۲). سوال بوا این است که دموکراسی ها در چه شرایطی به وجود می آیند و چگونه پایدار می مانند. در پاسخ به این سوال، وی به این نتیجه می رسد که هر چه برابری های اقتصادی در جامعه بیشتر شود؛ کشور به دموکراسی نزدیک تر می شود. ممکن است این توزیع درآمد در یک کشور فقیر یا ثروتمند رخ بدهد. لیکن در شرایط امروز توسعه اقتصادی به بزرگ تر شدن طبقه متوسط کمک می کند و این یعنی توزیع برابرتر درآمدهای جامعه. بنابراین دلیل اینکه لیست به همبستگی مثبت توسعه-دموکراسی بر می خورد؛ بازتوزیع درآمدهاست، نه رشد درآمد سرانه (بوا، ۲۰۰۳).

رابرت دال نیز در نتیجه گیری مشابه متذکر می شود که هر چند اقتصاد بازار، یعنی تفوق بخش خصوصی در اقتصاد، به رشد اقتصادی و استقرار نهادهای دموکراتیک منجر می شود؛ اما «اقتصاد سرمایه داری بازار جدا به برابری سیاسی آسیب می رساند: شهروندانی که از لحاظ اقتصادی نابرابرند بعید است بتوانند از لحاظ سیاسی برابر باشند... در نتیجه، تشکی دایمی میان دموکراسی و اقتصاد سرمایه داری وجود دارد» (دال، ۱۳۷۸: ۱۹۹).

اما یافته های پرزورسکی و لیمونگی حاکی از آن است که رابطه ای علی میان دموکراسی و توسعه وجود ندارد. حتی بیش از آن، پرزورسکی به این نتیجه می رسد که رابطه دموکراسی و توسعه رابطه ایدئولوژیک است. سوال اصلی پرزورسکی و لیمونگی این است که آیا رژیم دموکراتیک به نفع توسعه کار می کند یا اقتدارگرایی؟ او می نویسد: از میان هجده مطالعه مورد بررسی، «هشت مورد به نفع دموکراسی، هشت مورد به نفع اقتدارگرایی نتیجه گیری کرده اند و پنج مورد تفاوتی میان این دو ندیده اند. آنچه گیج کننده تر است این است که از یازده نتیجه ای که پیش از ۱۹۸۸ منتشر شده اند، هشت مورد دریافته اند که رژیم های اقتدارگرا رشدی سریع تر دارند؛ در حالی که هیچ یک از نتیجه گیری هایی که پس از ۱۹۸۷ انتشار پیدا کرده اند؛ این یافته ها را تایید نکرده اند. از آنجا که به نظر نمی رسد این تفاوت،

نشانگر نمونه‌ها یا دوره‌ها باشد؛ تنها می‌توان تصور کرد که این رابطه‌ای بین آمار و ایدئولوژی باشد» (پرزورسکی و لیمونگی، ۱۹۹۳: ۶۰).

نتیجه‌گیری که پرزورسکی می‌کند این است که نوع رژیم برای رسیدن به رشد اقتصادی تعیین‌کننده نیست؛ بلکه عوامل دیگر نیز در این زمینه دخیل هستند. او معتقد است تحقیقاتی که تاکنون در این مورد انجام گرفته، دقیق نیستند، سازوکارهای علی را به خوبی توضیح نمی‌دهند و یافته‌های آماری آنها نیز محل ایراد است. اصولاً به عقیده او شرایط کشورها آنقدر متفاوت است که نمی‌توان به یک نتیجه مقایسه‌ای قابل قبول برای توضیح رابطه‌ای میان دموکراسی و توسعه دست یافت (همان، ۱۹۹۳). از مجموعه پژوهش‌های صورت گرفته در مورد توسعه و دموکراسی، به نظر می‌رسد نتیجه‌گیری‌های پرزورسکی و لیمونگی قابل قبول‌تر از دیگران باشد.

مشکل کشورهای نفتی

در نتیجه‌گیری‌هایی که به نفع دموکراسی یا به ضرر آن به دست آمده است؛ محققین اتفاق نظر دارند که یک گروه از کشورها از شمول نتیجه‌گیری آنان استثنا هستند. این گروه از کشورها، کشورهای نفتی هستند (و گاهی سایر منابع معدنی نیز در کنار نفت ذکر می‌شود) که رشد اقتصادی متفاوت را تجربه می‌کنند و رابطه‌ای میان دموکراتیک بودن - یا نبودن - آنها و رشد اقتصادی شان وجود ندارد. به گفته راس، در مطالعات پرزورسکی و لیمونگی کشورهای صادرکننده نفت به سادگی از داده‌هایی که مورد آزمایش آماری قرار گرفته اند حذف شده اند (راس، ۲۰۰۱).

کارل بوا می‌گوید: «نقش اختصاصی دارایی‌ها و تاثیر آن بر مالیات دهی پارادکس مهم در کارهای تجربی اخیر در مورد رابطه توسعه و دموکراسی حل می‌کند. هر چند یافته‌ها حاکی است که احتمال ظهور رژیم دموکراتیک با افزایش درآمد سرانه بالا می‌رود؛ مجموعه‌ای از رژیم‌های بسیار ثروتمند اما اقتدارگرا دیده می‌شوند که بیشتر کشورهای صادرکننده نفت هستند. در دوره ۹۰-۱۹۵۰، هشتاد درصد همه کشورهایهایی که درآمد سرانه‌ای بالای هشت هزار دلار داشتند و نفت صادر نمی‌کردند دموکراسی بودند» (بوا، ۲۰۰۳: ۴۳-۴۲). لاری دایموند به طور مشابه چنین می‌نویسد: «واقعیت عجیبی در مورد بیست و سه کشوری که اقتصادشان توسط فروش نفت می‌چرخد وجود دارد: هیچ کدام دموکراسی نیستند» (دایموند، ۲۰۰۸: ۷۴). او ادامه می‌دهد که کشورهایی مثل ونزوئلا و نیجریه تا چند سال پیش دموکراسی بودند اما با بالا رفتن قیمت نفت (و درآمد نفتی این کشورها) دموکراسی در آنجا رو به افول رفته است.

وجود چنین یافته‌ای آن قدر واضح است که کسی منکر آن نیست. اما برای توضیح آن استدلال‌های متعدد آورده شده است. از آنجا که بیشتر کشورهایی که متکی به درآمد نفت هستند در خاورمیانه متمرکزند؛ گاهی عامل مذهب و به طور آشکارتر اسلام را علت غیر دموکراتیک بودن یا اقتدارگرا ماندن این کشورها برغم درآمد اقتصادی فراوان دانسته‌اند (هریسون، ۲۰۰۶؛ سلامه، ۱۹۹۴). اما استدلالی که بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد، مورد دولت رانتیر است. میک مور از اصطلاح «درآمدهای زحمت کشیده و درآمدهای زحمت نکشیده» برای توضیح عدم دموکراتیک شدن این کشورها استفاده می‌کند (میک مور، ۱۳۸۵). به تعبیر او درآمد دولت تا هنگامی زحمت کشیده است که دولت برای کسب پول، کوششی با همکاری شهروندان به خرج دهد. این کوشش می‌تواند سازمانی یا سیاسی باشد. در واقع هر دو نوع این کوشش‌های دولت در جهت اخذ مالیات از شهروندان است و به این ترتیب محل درآمد دولت، اخذ مالیات از شهروندان خود است. درآمدهای زحمت نکشیده دولت شامل استفاده از منابع معدنی، به ویژه نفت و کمک‌های خارجی می‌شود.

مطالعاتی که راس در زمینه نفت و دموکراسی انجام داده است، به این نتیجه‌گیری منجر می‌شود که می‌توان به سه رابطه علی برای مساله نفت مانع دموکراسی است، رسید: ۱- اثر رانتیر؛ ۲- اثر سرکوب؛ ۳- اثر نوسازی. منظور از دولت رانتیر، دولتی است که متکی به درآمدهای نفتی - یا منابع معدنی دیگر - است. منابع طبیعی غیرمعدنی را نمی‌توان در این دسته قرار داد؛ زیرا درآمد کشاورزی عمدتاً به جیب بخش خصوصی می‌رود، و دوم اینکه کارگران دخیل در امر کشاورزی شامل عده زیادی از جمعیت می‌شوند که خود موجب بازتوزیع این درآمدها به بخشی گسترده‌تر از مردم می‌شود. نظریه پردازان دولت رانتیر با توسل به رابطه‌ای که میان مالیات دهی و نمایندگی وجود دارد، استدلال می‌کنند که دولت‌هایی که منابع خود را از محل اخذ مالیات‌ها تامین می‌کنند؛ تمایل بیشتر به محاسبه‌پذیری و مسئولیت‌پذیری دارند. میک مور شرحی مبسوط از تامین مالی دولت‌های رشد یافته از طریق مالیات به دست می‌دهد و فاصله‌ای که دولت‌ها از ملت‌شان می‌گیرند در کشورهایی که منابع مالی‌شان از مالیات نیست. بنا بر نظر مور دلایلی برای رابطه نمایندگی دولت و مردم در کشورهایی وجود دارد که دولت متکی به منابع مالیاتی است. از جمله سیستم اداری منظمی که برای این دولت‌ها ضروری به نظر می‌رسد؛ نظام بوروکراتیک درستکار و کارآمدی را به وجود می‌آورد. از طرف دیگر مردم و دولت منافع مشترک پیدا می‌کنند؛ زیرا دولت برای تامین منابع خود نیاز به مردمی دارد که ثروتمند باشند و درآمدی داشته باشند که بتوانند مالیات بیشتر بپردازند. بنابراین، وسوسه برانداختن حکومت نیز کمتر می‌شود زیرا مدیریت نظام پیچیده اداری و تامین منابع مشکل‌تر می‌شود. مور به همین ترتیب خصوصیات را در کشورهای متکی به پول

نفت بر می شمرد که این کشورها را به سمت رشد نیافتگی - و به زعم ما همچنین به سمت غیر دموکراتیک بودن - می کشاند. این ویژگی‌ها درست مقابل ویژگی های دولت های متکی بر مالیات است. استقلال دولت از شهروندان جای رابطه تنگاتنگ را می گیرد که در کشورهای نوع اول (مالیات گیرنده) بین دولت و شهروندان وجود دارد. دستگاه اداری ناکارآمد و انگیزه های قوی برای کودتا و براندازی از نتایج مستقیم وابستگی به رانت است. به همین واسطه، عدم شفافیت در هزینه های مالی دولتی، عدم انگیزه برای سیاست های مدنی، و آسیب پذیری مالی نیز در این کشورها به وجود می آید که همه این عوامل می تواند در نگه داشتن دولت ها در حالت غیر دموکراتیک و اقتدارگرا موثر باشد (مور در کتاب داد، ۱۳۸۶).

دولت های صادرکننده نفت تمایل دارند مالیات بسیار محدود از مردم بگیرند یا حتی اصلا مالیاتی از آنان اخذ نکنند. در مقابل مردم این کشورها هم انتظاراتشان از دولت برای محاسبه پذیری بسیار کم است. احساس شهروندی در این کشورها بسیار کم رنگ است؛ مردم خود را دارای حق نسبت به دولت نمی دانند، زیرا این مردم نیستند که تامین کننده مخارج دولت هستند. دولت نیز خود را قیم مردم می داند، زیرا در واقع دولت است که تامین کننده مخارج مردم است. این خود دومین ویژگی کشورهای رانتیر را نشان می دهد. دومین ویژگی به طور مشخص این است که دولت ها هزینه های زیادی را برای رفاه مردم خود می پردازند. این کار به نوبه خود خواسته های دموکراتیک مردم را کاهش می دهد. به گفته راس تعدادی از محققین براین نظر هستند که بعضی کشورهای صادرکننده نفت برای کنترل دموکراسی خواهی در مردم برایشان خرج می کنند (راس، ۲۰۰۱).

دولتی که از لحاظ مالی از مردم خود مستقل است به شیوه های گوناگون بنیان های دموکراسی را از ابتدا ریشه کن می کند. به گفته راس مطالعات انجام گرفته، جلوگیری دولت های صادرکننده نفت از تشکیل گروه های اجتماعی و جامعه مدنی را تایید می کند. از سوی دیگر، دولت بزرگ و ثروتمند متکی به رانت، از پیدایش طبقه سرمایه داری که بخواهد حافظ منافع خود باشد و در نتیجه خواسته های سیاسی داشته باشد جلوگیری می کند و اجازه نمی دهد از ابتدا چنین طبقه ای در کشور شکل بگیرد. در کشورهای رانتیر طبقه قدرتمند سرمایه دار وجود ندارد و دولت پیش از شکل گیری طبقه آن را نابود می کند (همان).

استدلال های نظریه دولت رانتیر در مجموع شامل نتایجی است که استقلال مالی دولت از مردم به بار می آورد. در کنار این نظریه، راس با اشاره به مطالعات موردی کشورهای صادرکننده نفت به نکته دیگری می پردازد. او می گوید دولت های صادرکننده نفت از درآمد بالای خود برای سرکوب استفاده می کنند. کشورهای توسعه نیافته از لحاظ اقتصادی توان ایجاد دستگاه های اطلاعاتی و پلیسی گسترده، و خرید تسلیحات نظامی برای مقاصد داخلی و

خارجی در این حد ندارند. برای نمونه به هزینه های نظامی ایران پیش از انقلاب، یا به عربستان سعودی می توان اشاره کرد.

اما به جز اینها، راس به علتی دیگر نیز می پردازد که شاید کمتر در مورد آن بحث شده باشد. او معتقد است می توان رابطه علی را که لیست و نظریه پردازان نوسازی برای توضیح رابطه توسعه و دموکراسی به کار برده اند؛ در مورد کشورهای صادرکننده نفت آزمود. باید دید آیا در این کشورها توسعه اقتصادی، به توسعه اجتماعی انجامیده است که از آن طریق موجب دموکراسی شود یا نه، و اگر ثروت در این کشورها به توسعه اجتماعی نرسیده علت آن چیست. به نقل از اینگلهارت، راس می گوید تغییرات اجتماعی از دو طریق به دموکراتیک شدن می انجامد. ۱- بالا بردن سطح تحصیلات عمومی که خود منجر به توانایی مردم در ایجاد ارتباطات و سازماندهی می شود؛ ۲- بالا بردن تخصص های شغلی که باعث می شود قدرت تعامل و چانه زنی مردم با نخبگان بالا برود (همان: ۳۳۶). در واقع، نظریه نوسازی سازوکاری اجتماعی را کشف می کند که بین توسعه اقتصادی و دموکراسی قرار گرفته است و بدون آن هیچ کشوری با وجود درآمد سرانه بالا به دموکراسی نمی رسد.

راس در پژوهش خود به این سوال نیز پاسخ می دهد که آیا واقعا این نفت است که مانع دموکراسی است، یا با توجه به اینکه بیشتر کشورهای صادرکننده نفت کشورهای اسلامی هستند؛ این نتیجه گیری اشتباه است و در واقع اسلام از بروز دموکراسی در این کشورها جلوگیری می کند. با توسل به آمار و آزمون متغیرهای متعدد، راس در می یابد که مذهب نقشی در غیر دموکراتیک ماندن این کشورها ندارد و واقعا نفت است که از دموکراسی جلوگیری می کند (همان). در نهایت نتیجه گیری راس این است که فرضیات اولیه همه به نحوی درست هستند. نفت به شکل های گوناگون و مکمل مانع دموکراسی است. حتی زمانی که دولت ها خرج های سنگین برای مردم می کنند؛ سطح آموزش و رفاه آنها را بالا می برند؛ از آنجا که تخصص های شغلی و روابط اجتماعی متناسب با آن ایجاد نمی شود، تاثیری که نوسازی باید بر نوع رژیم داشته باشد در این کشورها اتفاق نمی افتد. برای مثال، تلفن وسیله ای می شود برای گذراندن وقت، نه وسیله ارتباط و شبکه سازی. همچنین یافته های راس حاکی است که کشورهای فقیرتر صادرکننده نفت تمایل بیشتر به اقتدارگرایی دارند و هر چه کشورها ثروتمندتر می شوند، درجه دموکراتیک بودنشان بالا می رود. (راس در تحقیق خود همه کشورهای صادرکننده نفت از جمله کشورهای توسعه یافته امریکا، نروژ، انگلستان را آورده است).

دموکراسی برای توسعه در کشورهای نفتی

با کنار هم قرار دادن این داده ها سوالی که به ذهن می رسد این است که با وجود ثروت های به دست آمده از طریق صادرات نفت، چگونه می توان به توسعه و به دموکراسی رسید. درآمد سرانه در کشورهای صادرکننده نفت به معنی توسعه اقتصادی واقعی دیده نمی شود. این درآمد به نفع توسعه اجتماعی و انسانی عمل نکرده است. نه کیفیت زندگی را از لحاظ شاخص های توسعه انسانی سازمان ملل بالا برده است و نه به تغییرات اجتماعی و فرهنگی مورد نظر نظریه پردازان نوسازی رسیده است. کشورهای نفتی واقعا ثروتمند نیستند؛ زیرا توسعه انسانی در آنها پایین تر از توسعه اقتصادی یا درآمدشان است. جایگاه عربستان سعودی در رده بندی توسعه انسانی ۳۱ مرتبه پایین تر، امارات متحد عربی ۲۵ مرتبه، ایران ۲۴، عمان و قطر هر کدام ۱۴ مرتبه پایین تر از رده بندی توسعه اقتصادی با شاخص دلار است. به طور متوسط رده کشورهای نفتی ۱۰ مرتبه پایین تر از رده درآمد دلاری شان است (دایموند، ۲۰۰۸). با وجود این، چگونه می توان از درآمدهای نفت استفاده کرد تا به توسعه کامل رسید؟

وجود درآمد بالا در کشورهای نفتی به توسعه اجتماعی منجر نشده است. بنابراین، شاید باید به عواملی دیگر در این کشورها توجه کرد تا این درآمد را به طور مناسب برای توسعه هزینه کنند. لفت ویچ اعتقاد دارد الگوی خاص از دولت - شبیه به دولت های آسیا شرقی و جنوب شرقی - به عنوان دولت توسعه خواه می تواند روند توسعه در کشورهای در حال توسعه را به دست بگیرد و تسریع کند. او معتقد است دولت توسعه خواه در هر زمان و هر شرایطی می تواند نقش توسعه دهنده را ایفا کند. اما این دولت باید ویژگی هایی خاص داشته باشد: «این دولت ها تحت کنترل نخبگان توسعه خواه و به شدت ملی گرا هستند و درجات متنوع از سرکوب و مشروعیت اقتدار، استقلال و صلاحیت و شایستگی قابل توجه در نهادهای مرکزی سیاسی و بوروکراتیک دولت به طور برجسته در بوروکراسی های اقتصادی شان متمرکز می کنند و ظرفیت زیرساختی فراگیری ایجاد می کنند. آنها پیوندهای هماهنگ کننده نزدیک با صاحبان منافع اقتصادی کلیدی در بخش خصوصی برقرار و حفظ کرده اند. انگیزه ها و محرک های تعیین شده بوسیله دولت، تضمین کرده که این صاحبان منافع داخلی و خارجی هم برای تعقیب امتیاز خاص خودشان و هم در خدمت اهداف توسعه ای ملی، مجهز شده و تحت کنترل قرار گرفته اند» (لفت ویچ، ۱۳۸۷: ۱۷۵). الگوی دولت توسعه خواه لفت ویچ به گفته خود او می تواند دموکراتیک یا غیردموکراتیک باشد؛ اما به هر صورت دارای این ویژگی است:

« ۱- یک گروه از نخبگان توسعه ای قاطع و مصمم؛ ۲- استقلال نسبی؛ ۳- بوروکراسی اقتصادی قوی، شایسته و مجزا؛ ۴- جامعه مدنی ضعیف، تابع و تسلیم؛ ۵- مدیریت موثر و کارایی منافع اقتصادی غیر دولتی؛ ۶- سرکوب، مشروعیت و حسن عملکرد» (همان، ۱۶۰). لفت

ویچ در جایی دیگر می گوید دولت های توسعه خواه دموکراتیک در واقع دموکراسی های اقتدارگرا هستند. به این معنی که با وجود حق رای عمومی و احزاب آزاد و قوه قضاییه مستقل، این کشورها در زمینه حقوق مدنی و حقوق بشر سابقه درخشانی ندارند (لفت ویچ، ۱۳۷۸). بنابراین، این دموکراسی های اقتدارگرا اداره دولت را بدون مشارکت واقعی مردم به عهده می گیرند. احزاب در این کشورها آزاد؛ اما نهادهای جامعه مدنی محدود و ضعیف یا غیر فعال هستند. اینکه آیا دولت های توسعه خواه الگوی لفت ویچ از نوع اقتدارگرا یا دموکراتیک آن به توسعه در کشورهای نفتی کمکی خواهند کرد یا نه محل تردید و سوال است. دولت های نفتی به خودی خود همان طور که دیدیم اقتدارگرا هستند. این دولت ها به طور آگاهانه و عمدتاً هم جامعه مدنی را ضعیف نگاه می داند و هم سرکوب شدید را در کشور اعمال می کنند. در وهله اول این دولت ها تلاش می کنند خواسته های دموکراتیک مردم را مهار کنند یا آنها را غیر سیاسی کنند. اما همه اینها به طور تاریخی در جهت استفاده دولت مستقل از رانت های نفتی بوده است. چشم انداز توسعه خواهی دولت ها به فرض ایجاد چنین شرایطی بسیار کوتاه و ناچیز است؛ زیرا منتفع شدگان از رانت ها مجال تغییر به چنین دولتی نمی دهند. اولسون در این زمینه به ریشه یابی علت عدم اعتماد سرمایه گذاران در دیکتاتوری ها می پردازد. او می گوید کشورهای فقیر با وجود دیکتاتور قوی به سرعت از نظر اقتصادی رشد می کنند؛ اما چنین رشدی فقط تا دامنه زمانی حکمرانی یک یا دو دیکتاتور باقی می ماند (اولسون، ۱۹۹۳: ۵۷۲). افق زمانی برای اقتدارگرایی که می خواهد در کشور توسعه ایجاد کند، اهمیت دارد. بنابراین، می توان شعار زنده باد پادشاه را در این جوامع واقعاً درک کرد (همان: ۵۷۱).

دیدگاهی که ارزش نخبگان را در روند توسعه جدی تر ارزیابی می کند؛ تنها رویکرد به امکان توسعه کشورهای نفتی نیست. رویکردهای دیگر اغلب از امکانی سخن می گویند که در دموکراسی ها برای تغییرات اجتماعی وجود دارد. در واقع، این نظر وجود دارد که هر چند راه تغییرات اجتماعی از طریق رشد اقتصادی و افزایش درآمد سرانه در کشورهای صادرکننده نفت به بیراهه و یا بن بست می رسد، می توان از طریق دموکراتیک کردن رژیم بدون پیش زمینه اقتصادی مورد نظر دانشمندان نوسازی، تغییرات اجتماعی را در این کشورها ایجاد کرد. همان طور که دایموند می گوید: «ساختن دموکراسی در کشورهای نفتی مشکل است، اما باید امیدوار بود. توسعه اقتصادی تا جایی به ایجاد دموکراسی می انجامد که بتواند ارزش های سیاسی، ساختار طبقاتی، و جامعه مدنی را تغییر دهد. اگر نفت مانع این کار است، عوامل دیگر می توانند به ایجاد آن مانند نمونه های هند، کاستاریکا، بوتسوانا و شاید مالی، کمک کنند» (دایموند، ۲۰۰۸: ۷۹). یکی از رهیافت هایی که برون رفت از بن بست دموکراتیک شدن در کشورهای نفتی را بررسی می کند؛ از اهمیت طبقاتی گسترش و بسیج دموکراتیک طبقه متوسط

غیر قومیت گرا سخن می گوید و معتقد است اگر چنین شرایطی برای طبقه متوسط فراهم شود؛ نه تنها کشور برغم نفت، دموکراتیک می شود که حتی درآمدهای نفتی می توانند به تثبیت و دوام دموکراسی کمک کنند (اسمیت و کراز، ۲۰۰۵). بررسی های موردی دیگر، نقش شفاف سازی دولت را در جلوگیری از ائتلاف منابع درآمدی حاصل از صدور نفت نشان می دهند. از آنجا که هدر رفتن این منابع و ارزشی افزوده که برای رسیدن به توسعه واقعی اقتصادی در کشورها ضروری و حیاتی است؛ در کشورهای صادرکننده نفت به وفور اتفاق می افتد و امری طبیعی محسوب می شود؛ شفاف سازی عملکرد اقتصادی و مالی دولت در این کشورها برای دست یابی به توسعه ضروری است (کتر، ۲۰۰۴). لیکن انتظار انتشار داوطلبانه این عملکردها از جانب دولت های نو عا اقتدارگرای نفتی، انتظاری بیهوده است. دسترسی عموم به عملکرد شفاف دولت از امتیازات دموکراسی هاست.

اتفاقی دیگر که اکنون در کشورهای نفت خیز مسلمان در حال روی دادن است؛ ایجاد جامعه مدنی متشکل و قدرتمند است. همان گونه که پیش تر گفته شد، شکل گیری طبقات سرمایه دار در این جوامع بسیار مشکل است، زیرا اینان در مقابل دولت قرار می گیرند که خود مانند یک طبقه بزرگ سرمایه دار عمل می کنند. با وجود این، جامعه مدنی اسلامی که در کشورهای مسلمان صادرکننده نفت در حال شکل گیری است، بستری برای دموکراتیک شدن فراهم می کند. نهادهای جامعه مدنی اسلامی شامل انجمن های خیریه مذهبی، تشکل های صنفی و حرفه ای اسلامی، مدرسه سازان، و شبکه ای گسترده از فعالیت های اجتماعی و سیاسی می شود (اسپوزیتو، ۲۰۰۳). هر چند کشورهای نفتی محدود به کشورهای اسلامی نیستند؛ ساختن جامعه مدنی در این کشورها نوید دهنده گسترش روندی دموکراتیک در سطح جامعه است؛ برای ایجاد تغییرات اجتماعی که می تواند زمینه ساز توسعه در ابعاد اقتصادی، انسانی، اجتماعی و سیاسی باشد.

نتیجه

رابطه توسعه و دموکراسی رابطه ای پیچیده و همچنان مبهم است. در حالی که بسیاری از محققان به تقدم توسعه اقتصادی به عنوان پیش شرط فراهم شدن شرایط دموکراتیک در یک کشور می نگرند؛ بعضی دیگر دموکراسی را تسریع کننده یا بسترسازی بهتر برای توسعه اقتصادی تلقی می کنند. مطالعات دقیق تر نشان داده است که هیچ کدام از این دو فرضیه لزوما درست نیستند و شرایط اجتماعی و سیاسی و همچنین اقتصادی هر کشور در نوع رویکرد موفق آن کشور به توسعه موثرتر است. به عبارتی نمی توان فرمول واحد برای تقدم یا تأخر

اقتصاد یا سیاست برای همه کشورهای جهان نوشت و شرایط ناهمسان به نتیجه های غیر مساوی در کشورهای مختلف می انجامد.

در میان ناهمسانی های موجود در میان کشورها، رابطه نفت، توسعه، و دموکراسی، رابطه ای خاص تر است که دسته ای از کشورها را با شرایط مشابه در مقابل توسعه رده بندی می کند. مطالعات انجام گرفته، دانشمندان علوم سیاسی را به اجماعی در مورد رابطه نفت، دموکراسی و توسعه رسانده است. نفت، خاصیتی ضد دموکراتیک دارد. دولت های صادرکننده نفت، از رانت های به دست آمده از نفت به نفع گسترش و تعمیق قدرت خود استفاده می کنند. در این کشورها هر چند درآمد سرشار است، ارزش افزوده ای برای انباشت سرمایه ذخیره نمی شود و منابع به نفع حکمرانان هدر می روند. منابع صرف نظر از استفاده های شخصی، در جهت خرید و انبار سازی تسلیحات، گسترش سازمان های اطلاعاتی و پلیسی و همچنین صرف هزینه های رفاه اجتماعی و مظاهر پیشرفت اقتصادی، بدون ساختار بخشی به تحولات اجتماعی در جهت توسعه می انجامد تا مردم را غیر سیاسی و به پول دولت وابسته نگه دارد. عدم شفافیت و عدم پاسخگویی و مسئولیت پذیری باعث بی اطلاعی و حیف و میل منابعی می شود که به جای تعلق به مردم در دست دولت قرار گرفته است.

در این شرایط، به نظر می رسد شفاف سازی عملکرد دولت، می تواند مانع از بسیاری اتلاف منابع شود. اما دولت به طور داوطلبانه آماده شفاف سازی عملکرد خود نخواهد بود. گسترش مشارکت اجتماعی مردم در امور که مربوط به اجتماع است می تواند جای خالی توسعه اجتماعی در زمینه ارتباطات اجتماعی و شبکه سازی مردمی را پر کند و به مردم قدرت مذاکره و بیان خواسته هایشان از نخبگان را بدهد. ایجاد و گسترش جامعه مدنی به هر شکلی که باشد می تواند به شکل گیری شبکه های اجتماعی سیاسی شده کمک کند و به مرور به شکل گیری دموکراسی و اصلاح دولت رانتیر منجر شود.

در کشورهای صادر کننده نفت، سیاست بر اقتصاد مقدم است؛ زیرا مشکل این کشورها نبود ثروت یا منابع اقتصادی نیست؛ بلکه اتلاف ثروت و منابع، مردم این کشورها را به عدم توسعه انسانی محکوم کرده است. دموکراتیک شدن برای این کشورها می تواند قدمی در جهت توسعه انسانی و اقتصادی تمام عیار باشد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. ارسن، سوانت و یان اریک لین. (۱۳۷۸)، "دموکراسی و توسعه، پژوهشی آماری"، در: نفت و بیج، آدریان، دموکراسی و توسعه، ترجمه احد علیقلیان، افشین خاکباز، تهران: طرح نو.
۲. استیگلیتز، جوزف. (۱۳۸۳)، جهانی سازی و مسائل آن، ترجمه حسن گلریز، تهران: نی.

۳. داد، سی ایچ، و دیگران. (۱۳۸۵)، *مراحل و عوامل و موانع رشد سیاسی*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: ماهی.
۴. دال، رابرت. (۱۳۷۸)، *درباره دموکراسی*، ترجمه حسن فشارکی، تهران: شیرازه.
۵. سن، آمارتیا. (۱۳۸۰)، *توسعه به مثابه آزادی*، ترجمه سید احمد موثقی، تهران: دانشگاه تهران.
۶. موثقی، سید احمد. (۱۳۸۷)، *اقتصاد سیاسی توسعه و توسعه نیافتگی*، تهران: دانشگاه تهران.

ب. خارجی:

- 1- Boix, Carles (2003), **Democracy and Redistribution**, Cambridge: Cambridge University Press.
- 2- Chen, Lian Chi Evans (2007), **The Controversy over Development and Democracy**, Riverside: University of California.
- 3- Diamond, Larry (2008), **The Spirit of Democracy: The Struggle to Build Free Societies Throughout the World**, NY: Macmillan.
- 4- Esposito, John, and François Burgat (2003), **Modernizing Islam: Religion in the Public Sphere in the Middle East and Europe**, London: Rutgers University Press.
- 5- Harrison, Lawrence E (2006), **The Central Liberal Truth: How Politics Can Change a Culture and Save It from Itself**, US: Oxford University Press.
- 6- Katz, Menachem (2004), **Lifting the Oil Curse: Improving Petroleum Revenue Management in Sub-Saharan Africa**, Washington D.C: IMF.
- 7- Lipset, Seymour.M (1959), "Some Social Requisites of Democracy: Economic Development and Political Legitimacy", **The American Political Science Review**, Vol.53, No.1 (Mar., 1959), 69-105.
- 8- Olson, Mancur (1993), "Dictatorship, Democracy, and Development", **The American Political Science Review**, Vol. 87, No. 3 (Sep., 1993), pp. 567-576.
- 9- Przeworski, Adam, and Fernando Limongi (1993), "Political Regimes and Economic Growth", **The Journal of Economic Perspectives**, Vol.7, No.3 (Summer: 1993), 51-69.
- 10- Ross, Michael. L (2001), "Does Oil Hinder Democracy?", **World Politics**, 53, (April 2001), 325-61.
- 11- Salame, Ghassan (1994), **Democracy Without Democrats?: The Renewal of Politics in the Muslim World**, NY: I.B.Tauris.
- 12- Smith, Benjamin, and Joseph Kraus (2005), "Democracy Despite Oil: Transition and Consolidation in Latin America and Africa", **APSA**.
- 13- <http://www.freedomhouse.org>.
- 14- <http://www.eiu.com>.
- 15- <http://data.un.org>.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

«نوسازی و اصلاح دینی از دیدگاه سیدجمال‌الدین اسدآبادی»، سال ۷۰، شماره ۲۶؛ «روشنفکر و رابطه‌اش با حقیقت و نظم در پروژه مدرنیته»، سال ۷۹، شماره ۴۸؛ «پدرسالاری و مدرنیته»، سال ۷۹، شماره ۵۰؛ «بررسی تجربه نوسازی فرهنگی و سیاسی در ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، سال ۸۰، شماره ۵۲؛ «اقتصاد سیاسی ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، سال ۸۰، شماره ۵۴؛ «رابطه دین و سیاست در ایران (یک بررسی تئوریک و تاریخی)»، سال ۸۲، شماره ۵۹؛ «توسعه، سیر تحول مفهومی و نظری»، سال ۸۳، شماره ۶۳؛ «نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر»، سال ۸۴، شماره ۶۹؛ «اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی»، سال ۸۵، شماره ۷۱؛ «گفتگو و توسعه»، سال ۸۶، شماره ۲؛ «قاچاق انسان، بردگی در عصر جدید»، سال ۸۷، شماره ۳؛ «جنگ و توسعه نیافتگی در جهان سوم»، سال ۸۸، شماره ۲؛ «تاثیر بحران اجتماعی و جهانی شدن بر ظهور بنیادگرایی در مصر»، سال ۹۰، شماره ۱؛ «بررسی تاثیر ثبات سیاسی بر توسعه»، سال ۹۰، شماره ۳.